

درآمدی بر سرمشق
توسعه اقتصاد
و جامعه دانش در ایران

| کمال اطهاری |



فهرست

مقدمه ۱۰

فصل ۱. نظریه‌های دانش ۲۶

۱-۱- رابطه‌ی داده، اطلاعات، و دانش ۲۷

۱-۲- سلسله‌مراتب داده-اطلاعات-دانش-خرد ۲۹

۱-۳- انواع دانش ۳۳

۱-۴- دارایی‌های ناملموس ۳۴

فصل ۲. اقتصاد و جامعه‌ی دانش ۳۸

۲-۱- تعریف اقتصاد دانش ۳۹

۲-۲- تولید و تجارت رشته‌های دانش و فناوری بر ۴۳

۲-۳- جامعه‌ی دانش ۴۷

فصل ۳. سیاست‌گذاری اقتصاد دانش و جامعه‌ی دانش ۶۰

۳-۱- سیاست‌های کلان ۶۱

۳-۲- سیاست‌گذاری آمایشی برای توسعه‌ی منطقه‌ای و محلی ۶۸

۳-۳- راهبردهای ورود به اقتصاد و جامعه‌ی دانش ۷۵

۳-۴- مدل‌های ماریپچ سیاست‌گذاری نوآوری ۸۱

۳-۵- ورود به زنجیره‌ی ارزش جهانی ۸۴

۳-۶- تجارب کشورها در گذار به اقتصاد و جامعه‌ی دانش ۹۶

۳-۷- سرمشق‌های توسعه‌ی بانک جهانی ۱۱۰

فصل ۴. مکاتب اقتصاد توسعه و اقتصاد سیاسی توسعه ۱۱۴

۴-۱- مقدمه ۱۱۵

۴-۲- مروری بر مکاتب اقتصاد توسعه ۱۱۸

۴-۳- مکتب ساختارگرایی توسعه ۱۲۳

- ۴-۴- نظریه‌ی نونهادگرای توسعه ۱۲۸
- ۴-۵- نظریه‌های مارکسیستی توسعه ۱۳۳
- ۴-۶- تله‌ی توسعه ۱۳۷

فصل ۵. اقتصاد و جامعه‌ی دانش در اقتصاد سیاسی مارکسی ۱۴۰

فصل ۶. آینده‌نگری در اقتصاد و جامعه‌ی دانش، وجهانی‌شدن اقتصاد ۱۶۸

فصل ۷. بررسی سرمشق و ساختار توسعه‌ی اقتصادی و اجتماعی ایران ۱۸۸

- ۷-۱- چهره‌نمایی اقتصاد ایران ۱۹۰
- ۷-۱-۱- برنامه‌های توسعه ۱۹۰
- ۷-۱-۲- رانت‌جویی ۲۰۲
- ۷-۱-۳- توسعه‌ی صنعتی ۲۰۸
- ۷-۱-۴- بیماری هلندی و مسکن ۲۲۰
- ۷-۲- چهره‌نمایی وضعیت اجتماعی ایران ۲۲۶
- ۷-۲-۱- سیاست اجتماعی ۲۲۶
- ۷-۲-۲- رفاه خانواده ۲۳۴
- ۷-۲-۳- زیرساخت و سرمایه‌ی اجتماعی ۲۳۸
- ۷-۲-۴- تعادل منطقه‌ای ۲۴۰
- ۷-۲-۵- آموزش ۲۴۱
- ۷-۲-۶- آسیب‌های اجتماعی ۲۴۵
- ۷-۲-۷- فقر و اشتغال ۲۴۸
- ۷-۲-۸- رفاه اجتماعی ۲۵۱
- ۷-۲-۹- سهم کار ۲۵۳
- ۷-۳- آینده‌ی اقتصادی و اجتماعی ایران ۲۵۹

فصل ۸. ساختار اقتصاد و جامعه‌ی دانش در ایران ۲۷۶

- ۸-۱- چهره‌نمایی اقتصاد دانش در ایران ۲۷۷

۲۷۷	۸-۱-۱- جایگاه در جهان
۲۸۲	۸-۱-۲- الزامات دستیابی به اقتصاد دانش در ایران
۲۸۹	۸-۱-۳- آمایش اقتصاد دانش در ایران
۲۹۷	۸-۱-۴- ارزیابی شرکت‌های موسوم به دانش‌بنیان در ایران
۳۰۵	۸-۲- چهره‌نمایی جامعه‌ی دانش در ایران
۳۰۵	۸-۲-۱- آموزش فنی و حرفه‌ای
۳۰۹	۸-۲-۲- حکمرانی در ایران
۳۱۲	۸-۲-۳- نظام نوآوری ایران
۳۲۴	۸-۳- برآورد حجم و سهم فعالیت‌های دانش‌بنیان در اقتصاد ایران

فصل ۹. شکل‌بندی اقتصادی و اجتماعی دولت توسعه‌بخش ۳۴۰

۳۴۲	۹-۱- تجربه‌ی جهانی دولت توسعه‌بخش
۳۵۲	۹-۲- نظریه‌ی نو مارکسیستی دولت توسعه‌بخش
۳۶۳	۹-۳- تحولات دولت توسعه‌بخش
۳۷۶	۹-۴- بررسی و تحلیل شکل‌بندی دولت توسعه‌بخش در ایران
۳۷۷	۹-۴-۱- بررسی متون مختص به وجود دولت توسعه‌بخش در ایران
۳۹۴	۹-۴-۲- سنجش وجود دولت توسعه‌بخش در ایران
۳۹۹	۹-۴-۳- مراحل شکل‌گیری و فروپاشی دولت توسعه‌بخش در ایران

فصل ۱۰. نهادهای ناقص و کژکارکرد، وقوانین ضد توسعه ۴۰۸

۴۰۹	۱۰-۱- نهاد چیست و چگونه ساخته می‌شود
۴۱۵	۱۰-۲- مکملیت و سلسله‌مراتب نهادی
۴۱۸	۱۰-۳- قانون و توسعه
۴۲۲	۱۰-۴- آسیب‌شناسی قانون‌گذاری توسعه در ایران
۴۳۲	۱۰-۵- نتیجه‌گیری درباره‌ی قانون‌گذاری توسعه در ایران

فصل ۱۱. تدوین سرمشق توسعه‌ی اقتصاد و جامعه‌ی دانش در ایران ۴۳۸

۴۳۹	۱۱-۱- بازخوانی اصول سرمشق اقتصاد و جامعه‌ی دانش
-----------	---

- ۴۵۸ ۱۱-۲- ساختار سرمشق توسعه‌ی اقتصاد و جامعه‌ی دانش در ایران
- ۴۶۱ ۱۱-۲-۱- مدل اجتماعی دولت رفاه توسعه‌بخش برای ایران
- ۴۷۰ ۱۱-۲-۲- جهت‌گیری‌های راهبردی تحقق سرمشق اقتصاد و جامعه‌ی دانش
- ۴۸۱ ۱۱-۳- ساختار مدل سیاستی توسعه‌ی اقتصاد و جامعه‌ی دانش
- ۴۸۳ ۱۱-۳-۱- مدل سیاست اجتماعی توسعه‌بخش
- ۴۸۶ ۱۱-۳-۲- مدل سیاستی توسعه‌بخش
- ۴۹۰ ۱۱-۴- انجام سخن

۴۹۶ **مآخذ و منابع**

مقدمه

یک، توسعه معادل (development)، و ریشه‌ی معنای آن از نهان به‌درآوردن است. ازین‌رو معادل اولیه‌ی آن در متون فارسی که «انکشاف» بوده، گویاتر می‌نماید. با وام‌گیری از هابرماس، توسعه به‌معنای فرایند فرایاز و هم‌افزای مجموعه‌ی فرایندهای انباشت ثروت، دانش، فناوری، فرهنگ و هنر، رفاه و عدالت، آزادی و مشارکت سیاسی و اجتماعی... برای رهایی بشر از بند کور قوانین طبیعی و اجتماعی است. برای پیمودن فرایند توسعه هر فرد و جامعه‌ای باید به کشف قابلیت‌های خود برای به‌دست آوردن توانایی خلق آگاهانه‌ی روابط نوین اجتماعی در جهت رهایی از بند جبرهای طبیعی و اجتماعی نایل آید. توسعه دلالت بر تکامل اجتماعی-تاریخی دارد و تکامل اقتصادی و اجتماعی نیز قانونمند است، ازین‌رو بدون شناخت قوانین تکامل تاریخی، امکان گام نهادن در راه و تحقق توسعه فراهم نمی‌آید، یا این درک ضرورت است که مایه‌ی آزادی است. اگر تکامل اجتماعی قانونمند نبود، همه‌ی جوامع توسعه‌یافته محسوب می‌شدند و جوامعی که از قانونمندی و ضرورت‌های آن تبعیت نمی‌کردند دچار استعمار، فقر و قحطی، استبداد و تبعیض و بی‌عدالتی نمی‌شدند. از نهان درآوردن قابلیت‌ها تنها با دانش و سرمشقی نو ممکن می‌شود که

نهادهای موجود یک جامعه را انکشاف بخشد. همان طور که انسان می تواند از لحاظ جسمی رشد کند بی آن که از لحاظ عقلی رشد کرده باشد، یا با مواد نیروزا و ماهیچه ساز بدنش را رشد یافته و پرتوان بنمایاند، جامعه اگر به گرده برداری از آن چه قانون تکامل انگاشته بسنده کند، به زودی از پا می افتد. از آن جا که توسعه ی جوامع به صورت پیوسته و با تکامل جوهری (دیالکتیکی) صورت می گیرد، اگر جامعه ای به اقتباس و گرده برداری از یک سرمشق اکتفا کند و به مرحله ی نوآوری درون را نرسد، دچار نازایی و سترونی می شود. تجربه ی تاریخی هم ثابت کرده که تحمیل یک سرمشق نو، نه تنها موجب توسعه نمی شود، که واکنش هایی واپس گرا را در پی دارد. توسعه ی یک جامعه هم چون ورود و جذب مفاهیم جدید علمی، فلسفی و هنری به یک زبان زنده است. در این ورود هر چند که گاه استفاده از برخی واژگان زبان های دیگر ضروری بیفتد، اما بیان مفاهیم در اساس با واژگان و دستور زبان آن زبان زنده باید صورت پذیرد. بدین ترتیب آن زبان منسوخ نمی شود، بلکه واژگان و محتوای آن ژرفا و گسترش می یابد. اما اقتباس و گرده برداری از یک مدل توسعه، مانند بیان طوطی وار مفاهیم نوین به زبانی بیگانه است که در نهایت به زنده به گور کردن یک زبان زنده خواهد انجامید. همان طور که بقای یک زبان به جذب مفاهیم نو، و قدرتش به خلق مفاهیم نو وابسته است، بقا، پیشرفت و قدرت یک جامعه نیز به جذب سرمشق های نوین و انکشاف آنها وابسته است. در این کتاب، سرمشق توسعه ی اقتصاد و جامعه ی دانش، به معنای جذب مفاهیم یا اصول نوین توسعه برای انکشاف و تکامل اجتماعی ایران بر اساس ضرورت های تاریخی است.

دو، در عام ترین تعاریف، در اقتصاد دانش بنیان یا اقتصاد دانش (knowledge economy)، دانش آموخته، آفریده، فراگیر شده و به کار می آید تا توسعه ی اقتصادی و اجتماعی به بار آورد. بخش های اصلی اقتصاد دانش، صنایع دارای فناوری متوسط به بالا و خدمات مولد هستند. جامعه ی دانش (knowledge society) جامعه ای است که در آن مردم توانمند می شوند تا دانایی را به توانایی تبدیل کنند، و با مشارکت در فرایند توسعه ی اقتصادی و اجتماعی و حکمرانی، کیفیت زندگی خود و جوامع خود را بهبود بخشند. اقتصاد دانش هر چند مانند صنعتی شدن در متن سرمایه داری پرورده شده و بر قدرت آن افزوده است، اما همانند آن مانند یک ضرورت تاریخی روبه روی بشریت قرار گرفته، و عبور از سرمایه داری مستلزم ورود به اقتصاد دانش است. جایگزینی دانش به جای کار مستقیم را، مارکس به مثابه یک کلان روند (megatrend) تاریخی، بیش

از ۱۵۰ سال پیش در «گروندریسه» پیش‌بینی کرده بود. ورود به اقتصاد دانش برای بشر امکانات رهایی‌بخش بسیاری فراهم می‌آورد، که استفاده‌ی همگان از آنها مستلزم اجتماعی‌شدنِ هرچه بیشتر تولید و توزیع است. مارکس نخستین بار در «مانیفست» و بعد در دیگر آثار خود بارها تأکید نموده بود، قانون اول سرمایه انقلاب پیاپی در تولید است، که همراه آن سازمان تولید و مناسبات اجتماعی را دگرگون می‌سازد. هم‌چنین تا سرمایه‌داری موفق به رشد نیروهای مولده باشد، قابل سرنگونی نیست. درست در متن همین فرایند، به مثابه یک فراکلان‌روند، بود که سرمایه‌داری با انقلاب پیاپی در تولید و پیش‌دستی در ورود به دوران پسا صنعتی یا اقتصاد دانش، توانست سوسیالیسم دولتی را، که نهادهای صُلبش اجازه‌ی انقلاب پیاپی در تولید را نمی‌داد، به سوی فروپاشی براند.

بر این اساس، ورود به اقتصاد و جامعه‌ی دانش برای تمام کشورهای پیرامونی یا توسعه‌یابنده چون ایران ناگزیر است، همان‌طور که پیش‌تر در قرن بیستم صنعتی‌شدن ناگزیر بود. اما ایران به دلیل غفلت حاکمیت از این ضرورت، در تله‌ی توسعه‌ی جدیدی گرفتار آمده است. تله‌ی توسعه‌ی جدید مرکب از تله‌ی بهره‌وری به دلیل ناتوانی در ورود به اقتصاد دانش و نوآوری؛ تله‌ی آسیب‌پذیری اجتماعی به دلیل نبود سیاست اجتماعی شایسته یا ناتوانی در ورود به جامعه‌ی دانش؛ تله‌ی نهادی به صورت نبود دموکراسی، و در عوض کژکارکردی نهادی و فساد؛ و تله‌ی محیط‌زیست به صورت تخریب آن و ناتوانی در مقابله با تغییرات نامساعد اقلیمی، و ناشی از عوامل پیشین است. این تله‌ی توسعه، هر نظامی را به سوی فروپاشی می‌راند. آن‌چه روشن است حتی ایده‌های درستی که برای توسعه در چارچوب دولت جمهوری اسلامی مطرح شده، در دستگاه قدرت به ایده‌های غلط تبدیل گشته است. در واقع به عنوان یک قاعده که استثنائاتی در آن وجود داشته، جریان غالب در حاکمیت ایران هر سیاست و برنامه‌ی توسعه‌بخش را یا کنار گذاشته، یا با وارد کردن ایده‌های موهومی به شدت غیرعقلانی کرده است. عامل این تبدیل که ابتدا یا دهه‌ی اول انقلاب، عمدتاً سوگیری‌های معطوف به ایدئولوژی بوده، به تدریج به سوگیری‌های معطوف به انحصار قدرت، ثروت و مالکیت برای کسب رانت تبدیل گشته است.

برای درنیفتادن یا گریز از تله‌ی توسعه، هدف تمام جوامع امروز گذار دموکراتیک به اقتصاد و جامعه‌ی دانش است. اما در ایران از یک سو حاکمیت اراده و توان علمی و عملی گذار دموکراتیک به اقتصاد و جامعه‌ی دانش را ندارد، و از سوی دیگر پژوهش و بحث و توافق درباره‌ی شیوه‌ی ورود و بالندگی اقتصاد و جامعه‌ی دانش در اقتصاد توسعه و اقتصاد سیاسی مارکسی، توسط

روشنفکران جامعه‌ی مدنی ایران جدی گرفته نشده است. به خصوص غفلت از اقتصاد توسعه در چپ و راست به یک فریضه تبدیل شده است: چپ اقتصاد توسعه را نوعی فریب‌کاری برآمده از اقتصاد نوکلاسیک می‌بیند، و راست برآمدن آن را ناشی از نفوذ سوسیالیسم می‌داند. در حالی که اقتصاد توسعه که از دهه‌ی ۱۹۸۰ بسیار بسط یافته و تجارب کشورهای مختلف را بررسی و تحلیل کرده است، حامل اصول عینی و کاربردی توسعه، و به عبارت دیگر برنامه‌ی حداقلی توسعه شده است. به قول روبرت بویور (از واضعان نظریه‌ی انتظام) اقتصاد توسعه با درس‌هایی که از تاریخ گرفته و با گشایش‌های نظری‌اش، نظام‌مند و نهادگرا شده و راهبردهای توسعه را به هنگام‌سازی کرده است. تحلیل‌های تطبیقی توسعه و نظریه‌های مدرن اقتصادی، در عمل درمان‌گر رویکردها و ایدئولوژی‌های جزمی شده‌اند، ایدئولوژی‌هایی که تنها دخالت دولت را مقابل نولیبرالیسم قرار می‌دهند. بزرگی بازار به همان اندازه زیان‌بار است که بزرگی دولت، راه‌حل این است که شکست‌های دولت توسط نهاد بازار و دیگر اشکال هماهنگی، و نیز به طور معکوس شکست‌های بازار، توسط دولت و دیگر اشکال هماهنگی (به صورت میانجی بین آنها) جبران گردد.

بی‌تردید تقابل حاکمیت جمهوری اسلامی با دانش و در نتیجه اقتصاد و جامعه‌ی دانش، اثری تعیین‌کننده و عینی بر درافتادن ایران در تله‌ی توسعه داشته است؛ اما غفلت روشنفکران رسمی و غیررسمی از الگوی توسعه‌ی جدید، به معنای نبود اندیشه‌ای راهنما برای بسیج سیاسی و قرارداد اجتماعی در جامعه‌ی مدنی در چارچوب یک برنامه‌ی حداقلی بدیل است. بدین ترتیب در هنگامی که حاکمیت با تداوم و تشدید خطاهایش تله‌ی توسعه را سخت‌تر و ژرف‌تر می‌کند و بر درد و رنج جامعه می‌افزاید، روشنفکران نیز نمی‌توانند جامعه‌ی مدنی را دارای جهت‌گیری و وفاق لازم برای شکستن موانع تاریخی توسعه‌اش کنند. در چنین شرایطی امکان برآمدن یک جبهه‌ی سیاسی راهبر توسعه نیز ناممکن می‌شود. ازین رو می‌کوشم در کتاب گاه با نقد مستقیم، تصویری از کاستی‌های اندیشه‌ی توسعه و ساده‌سازی الزامات تکامل اقتصادی و اجتماعی را نزد ناقدان حاکمیت نیز نشان دهم. به طور مثال بانک جهانی با سنجه‌ی موسوم به اقتصاد دانش (Knowledge Economy Index = KEI) قابلیت ورود کشورها را به اقتصاد دانش (بنیان) رتبه‌بندی می‌کند، نه خود اقتصاد دانش. اما اکثر دانشگاهیان، مراکز پژوهشی و پژوهش‌گران در ایران از این مهم غفلت غیرقابل قبول داشته و آن را با اقتصاد دانش مشتبه کرده‌اند. در حالی که این سنجه تنها قابلیت تولید، به کارگیری و جذب دانش را ارزیابی می‌کند (knowledge assessment)، و اقتصاد

دانش شامل ارزش افزوده‌ی صنایع با فناوری متوسط به بالا، ارتباطات و اطلاعات (ICT)، خدمات مولد، و رشته‌های خلاق مانند رسانه و معماری است. در بخش بررسی اقتصاد دانش در ایران محاسبه‌ی صحیح آن را ارائه خواهیم کرد. می‌توان گفت چندین دهه دیکتاتوری در پیش و بعد از انقلاب ۱۳۵۷، باعث شده که «خردبنیان‌ها» (microfoundations) به مثابه بقای گفتمان‌های منسوخ درباره‌ی توسعه (مانند برداشت سنتی از نظریه‌ی وابستگی) از یک سو، همراه با رویکرد نادرست به دوران جدید در سرمایه‌داری (مانند فهم نادرست از نولیبرالیسم در چپ و راست) از سوی دیگر، ملغمه‌ای ناساز و شگفت‌آور نزد روشنفکران ایران پدید آورد. این ملغمه‌ی فکری، چون چشم‌بندی راه تدوین یک برنامه‌ی حداقلی توسعه، و تشخیص آرایش‌های مشخص طبقاتی و بلوک‌های تاریخی را در زیربنا و روبنای جامعه برای تحقق آن، بسته است. اگر بپذیریم که هر فرد اطلاعات و دانش جدید را از فیلترِ پیشینه‌ی ایدئولوژی خود می‌گذرانند، این خردبنیان‌ها نیز نقش خاص خود را در اعوجاج ساختاری و کژکارکردی نهادی در ایران داشته و از موانع توسعه بوده‌اند. ازین رو نقد آنها می‌تواند راه‌گشای توسعه و تکامل اقتصادی و اجتماعی ایران گردد. البته سعی من همیشه این بوده که نقد اندیشه در مسیر مجادله (polemic) نیفتد.

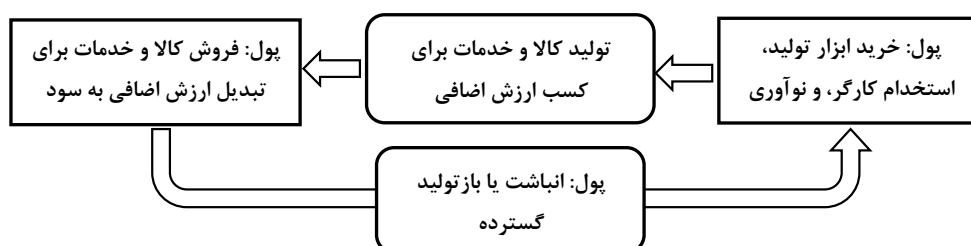
سه، در اوایل قرن بیستم (۱۹۱۷) در روسیه یک انقلاب بزرگ رخ داد که اولین انقلاب موفق سوسیالیستی در جهان بود. این انقلاب که راهبر آن حزب کمونیست بود امید بسیار در کشورهای دیگر برای گذار از سرمایه‌داری پدید آورد. چندی نگذشت که این حزب با رهبری استالین، خلاف پیش‌نگری مارکس، تحقق سوسیالیسم در یک کشور را ممکن دانست. اما اصرار بر نابودی سریع بازار و برنامه‌ریزی متمرکز، مالکیت و مدیریت دولتی تولید و توزیع (به جای اجتماعی کردن آنها)، و حاکمیت غیردموکراتیک (دیکتاتوری حزبی به نام دیکتاتوری پرولتاریا) در نهایت نظامی ناکارآمد پدید آورد. این نوع سوسیالیسم، موسوم به سوسیالیسم دولتی، با این که در ابتدای دهه‌ی ۱۹۷۰ بسیار قدرتمند می‌نمود، نزدیک به نیمی از جهان را همراه خود ساخته و تبدیل به یک اردوگاه شده بود، در انتهای قرن بیستم فروپاشید. در کشورهای مرکزی سرمایه‌داری، احزاب سوسیالیست نابودی بازار و دیکتاتوری پرولتاریا را در دستور کار نداشتند، اما به خصوص پس از انقلاب کینزی در اقتصاد، دخالت فراینده‌ی دولت را به خصوص در امر توزیع (عدالت توزیعی) ضروری می‌دانستند که این موجد تعریف سیاست اجتماعی و تشکیل دولت رفاه گشت. طی این مدت، هرچند ابتدا احزاب کمونیست در کشورهای

پیرامونی و نیمه‌پیرامونی همان چشم‌اندازِ سوسیالیسم دولتی را داشتند، اما در دهه‌ی ۱۹۶۰ میلادی در اکثر کشورهای پیرامونی به‌پیروی از نسخه‌ی اولیه‌ی نظریه‌ی وابستگی، اقتصاد مختلط با دخالت دولت برای «گسیختن» از سلطه‌ی امپریالیستی کشورهای مرکزی در دستور کار قرار گرفت. ورود کشورهای مرکزی به اقتصاد دانش و جهانی‌شدن اقتصاد در دهه‌های آخر قرن بیستم، تمام این شکل‌بندی‌های اقتصادی و اجتماعی را به تاریخ سپرد. اما به‌عقیده‌ی سمیر امین بسیاری در چپ در این باره حامل این نوستالوژی‌های سه‌گانه هستند: «الف، بازسازی یک سوسیال‌دموکراسی واقعی در غرب؛ ب، احیای انواع سوسیالیسم بر مبنای اصولی که در قرن بیستم بر آنها حاکم بود؛ پ، بازگشت به ملی‌گرایی مردمی در پیرامونی‌های جنوب. این نوستالوژی‌ها تصور می‌نمایند ممکن است سرمایه‌داری انحصاری را مجبور کنند به عقب به آن چه در سال ۱۹۴۵ بود تقلیل یابد. با کاپیتالیسم باید به‌گونه‌ای که هست رویاروی شد نه آن چه، با تصور ممانعت از تحول آن، آرزو داریم باشد» (امین، ۱۳۹۷). سمیر امین که خود از واضعان نظریه‌ی مارکسی وابستگی و بنیان‌گذار فروم جهان سوم (Third World Forum) بود، چپ را مخاطب قرار می‌دهد که بازگشت به گذشته ممکن نیست. باید جهانی‌شدن توافقی (negotiated globalization) را جایگزین جهانی‌شدن با سرمایه‌ی انحصاری فراگیر کرد. وی تأکید می‌کند که «من هیچ‌گاه گسیختن (delink) را به‌معنای خودکفایی انزواجویانه (Autarky) به‌کار نبرده‌ام، بلکه منظورم جایگزین استراتژیک در برابر نیروهای داخلی و خارجی در پاسخ به الزامات اجتناب‌ناپذیر توسعه‌ی خودخواسته است. گسیختن، به‌جای سرسپردن به منافع انحصارات امپریالیستی، از بازسازی شکلی از جهانی‌شدن حمایت می‌کند که بر پایه‌ی مذاکره بنا شده است. هم‌چنین امکان کاهش نابرابری‌های بین‌المللی را فراهم می‌آورد.» بسیاری دیگر و از آن جمله سازمان بین‌المللی کار (ILO) همین رویکرد را در سال ۲۰۰۸ با بیانیه‌ی عدالت اجتماعی برای جهانی‌شدن عادلانه (Social Justice for a Fair Globalization) و در سال ۲۰۰۹ با پیمان جهانی اشتغال (Global Jobs Pact) مطرح نموده‌اند. کوشش من هم در این کتاب، ارائه‌ی مبانی همین «جایگزین استراتژیک» و تحقق چنین پیمان‌هایی است.

چهار، یک نظام (system) متشکل از رابطه‌ی متعامل، پایدار و قانونمند عناصر و مؤلفه‌هایی متعدد است که به برآیند یا برآیندهایی معین می‌انجامد. بقای نظام سرمایه‌داری وابسته به بقای فرایند انباشت به‌مثابه تولید و بازتولید گسترده با انقلاب پیایی در تولید، برای کسب ارزش اضافی یا سود به‌عنوان برآیند این

نظام است. فرایند انباشت با چنین خصلتی، قانون اول نظام سرمایه‌داری است و سرمایه‌دار تابع یا نوکر این قانون است نه ارباب آن. زیرا بدون تبعیت ازین قانون، سرمایه‌دار بقا نخواهد داشت و توسط رقبا بلعیده و نابود می‌شود. در ساده‌ترین تعریف فرایند انباشت، سرمایه‌دار با تملک ابزار تولید و استخدام کارگر تولید کالا می‌کند تا ارزش اضافی به‌دست آورد، بعد آن را در بازار می‌فروشد تا ارزش اضافی تحقق یابد (realized) و به سود تبدیل شود، بعد اجباراً باید بخشی از این سود را به تولید و بازتولید گسترده بازگرداند. از همین‌رو سرمایه نه پول یا ثروت، که یک رابطه (نهادی) اجتماعی است که در آن فرایند انباشت صورت می‌گیرد (نمودار یک).

نمودار یک، فرایند انباشت در نظام سرمایه‌داری



بر این اساس، در نظام سرمایه‌داری، «سوژه»‌ی واقعی در درجه‌ی اول کسی است که منفعت خود را کسب ارزش اضافی و سود در فرایند انباشت سرمایه جست‌وجو می‌کند، خواه لیبرال باشد، خواه نولیبرال، و اگر منفعت‌جویی در شکل رانت‌جویی باشد، فرد سوژه‌ی نظام سرمایه‌داری محسوب نمی‌شود. اما بسیاری در خارج و داخل ایران در خصلت‌نمایی نولیبرالیسم، فرایند انباشت سرمایه را کنار می‌گذارند. آنها سوژه‌ی نولیبرال را هم‌چون سوژه‌های قصص دینی «سوم و عموره»، خوش‌گذران و لذت‌جو می‌خوانند و از فرایند انباشت سرمایه جدا می‌کنند تا تمام تاریخ بشر را از سوژه‌ی نولیبرال پر کنند. آنها با چنین رویکردی همه‌ی افراد و جوامع جهان را جلوه‌ای از روح نولیبرالیسم می‌بینند که در ایالات متحده (وال استریت) مستقر است. این تحلیل فرهنگی مستقل از اقتصاد سیاسی، نسخه‌ای دیگر از همان اروپا یا غرب‌محوری یا نگاه از مرکز به پیرامون است که در آن نولیبرالیسم برآمده از مرکز هم‌چون روح تاریخ هگل جبراً همه‌ی افراد و جوامع را تسخیر می‌کند؛ بدین‌ترتیب سوژه‌ی آنها هم به تسخیرشدگانی بدل می‌شوند که بازتولیدکننده‌ی نولیبرالیسم هستند. این رویکرد مانند تقلیل «فرهنگ فقر» اسکار لوئیس به این اصل است که افراد تهیدست سوژه‌هایی هستند که

فقر را در کل اجتماع بازتولید می‌کنند، نه آن که روابط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی معینی آنها را در تله‌ی عینی و ذهنی فقر گرفتار کرده باشد. این رویکرد که حتی به جامعه‌شناسی تاریخی هم نزدیک نمی‌شود خود به مانعی برای شناخت دوران نوین در سرمایه‌داری تبدیل شده و در نتیجه نمی‌توان با علم رهایی‌بخش با آن مقابله کرد. در این دوران نولیبرالیسم به مثابه یک شیوه‌ی انتظام (mode of regulation) در انباشت سرمایه عمل کرده است. این شیوه‌ی انتظام در اساس برای ورود ایالات متحده به اقتصاد دانش و از سرگیری فرایند انباشت در نظام جهانی سرمایه‌داری بعد از بحران اقتصاد میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۷۰ ساخته شده است. در ایالات متحده به عنوان مرکز مالی نظام جهانی، که بخش عمده‌ای از ارزش اضافی و سود در چرخه‌ی انباشت به آن بازمی‌گردد، جناح مالی هرچند قوی‌تر از صنعتی است، اما در نهایت گرداننده‌ی چرخه‌ی انباشت است. به علاوه از همان ابتدا مالی‌سازی (financialization) با راه‌اندازی سرمایه‌ی خطرپذیر (venture capital) در خدمت نوآوری برای توسعه‌ی اقتصاد دانش قرار گرفت. اما هژمونی سیال است و با انقلابات پیاپی در تولید، و به وجود آمدن قطب‌های جدید اقتصادی که با شیوه‌های انتظام دیگری وارد اقتصاد دانش شده و پیشرو گشته‌اند، سرمایه‌داری تنوع‌یافته (Variegated Capitalism) است، و در نتیجه نشانه‌های افول شیوه‌ی نولیبرالیسم در خود ایالات متحده نیز آشکار شده است. به طور مثال در یک گزارش بانک جهانی در سال ۲۰۲۱، توزیع فعالیت یک درصد از بالاترین شرکت‌های سودآور در رشته‌های مختلف در مقاطع ۹۷-۱۹۹۵ و ۱۶-۲۰۱۴ بررسی شده‌اند. این بررسی ۶۰۰۰ نمونه از بزرگ‌ترین شرکت‌های خصوصی و دولتی را دربرمی‌گرفته که درآمد سالانه‌ی آنها بیش از یک میلیارد دلار بوده است و در مجموع ۶۵ درصد از درآمد شرکت‌های جهان را پیش از مالیات داشته‌اند. نتایج بررسی نشان می‌دهد که در ابتدای این دوره، ابرشرکت‌های فعال در منابع طبیعی سهم ۶ درصدی و در بیمه سهم ۲ درصدی داشتند، اما در انتهای دوره دیگر دارای سهمی قابل‌ذکر نیستند. سهم ابرشرکت‌های فعال در بانکداری نیز در دوره‌ی مذکور از ۲۵ درصد به ۱۲ درصد کاهش یافته، اما سهم ادوات الکترونیکی و اینترنت و رسانه به ۴۳ درصد رسیده است. به علاوه در سال ۲۰۱۶ ایالات متحده ۳۸ درصد از ابرشرکت‌ها را دربرداشت، در حالی که این رقم دو دهه‌ی قبل ۴۵ درصد بود. این ارقام نشانی از تضعیف شدید اقتصادی جایگاه شرکت‌های نفتی و سرمایه‌ی مالی، و نیز هژمونی ایالات متحده و در نتیجه شیوه‌ی انتظام نولیبرال است. دوران‌های سرمایه‌داری خود دارای شیوه‌های انتظام یا پیکربندی‌های نهادی متفاوت است، و در هر دوران در جوامع مختلف با پیکربندی‌های متفاوت

نهادی تحقق می‌یابد. دگرگونی تاریخی جوامع مختلف، تابع یک معادله‌ی تک‌مجهولی یا روح تاریخ نولیبرالیسم نیست که از ایالات متحده برآمده است. در این کتاب خواهیم دید که حاکمیت‌ها و طبقات کشورهای دیگر که توانستند به‌طور موفق وارد اقتصاد دانش و زنجیره‌ی جهانی ارزش شوند، پیکربندی‌های نهادی خاص خود را ساخته یا ساخت‌یابی کرده‌اند. آن کشورهای پیرامونی و نیمه‌پیرامونی که به این ورود موفق نشدند در تله‌ی توسعه‌ی جدید افتادند و در برخی هم مانند ایران شکل‌بندی نوفئودالیسم غالب گشت که چگونگی آن را در مقاله‌ی «برآمدن و تثبیت شکل‌بندی نوفئودال در ایران» (اطهاری، ۱۴۰۰) شرح داده‌ام. در این شکل‌بندی نه یک شیوه‌ی انتظام برای ساماندهی به فرایند انباشت سرمایه در دوران اقتصاد دانش و جهانی‌شدن سرمایه، بلکه با اقتباس ناقص و مبتذل از سیاست‌های نولیبرال مانند آزادسازی قیمت‌ها، نهادهایی کژکارکرد برای انحصار قدرت و ثروت، و رانت‌جویی برپا شده است.

پنج. هر نظام اقتصادی که بخواهد فراتر از سرمایه‌داری برود، که ما آن را، به‌پیروی از اریک اولین رایت، سوسیالیسم به‌معنای اجتماعی‌شدن تولید و توزیع می‌نامیم، باید فرایند انباشت را، به‌مثابه تولید و بازتولید گسترده با انقلاب پیایی در تولید، تضمین کند، تا رشد بی‌وقفه‌ی تولید بتواند همه‌ی نیازهای فزاینده‌ی بشر را پاسخ گوید و عدالت واقعی برقرار شود. در چنین نظامی فرایند انباشت به‌جای پیروی از سود، باید تابع تعقل و اخلاق اجتماعی شود. اما اگر این نظام نتواند فرایند تولید و بازتولید گسترده را با انقلاب پیایی در تولید بهتر از سرمایه‌داری سامان دهد، یا فرومی‌پاشد و/یا به‌صور پلیدتری از سرمایه‌داری می‌انجامد که درد و رنج بیشتری را بر انسان‌ها تحمیل می‌کند. باید نوستالوژی تحقق سوسیالیسم در یک کشور را به‌دور انداخت، چون به‌صور پلیدتری از سرمایه‌داری می‌انجامد. اما از سوی دیگر، آغاز سوسیالیسم در یک کشور ممکن است، تنها به این شرط که در دامنه‌ی «رشد جهان‌روای تولید» جای گیرد و به‌تدریج تولید و توزیع را اجتماعی سازد.

گفتیم که توسعه به‌معنای فرایند فرایز و هم‌افزای مجموعه‌ی فرایندهای انباشت ثروت، دانش، فناوری، فرهنگ و هنر، رفاه و عدالت، آزادی و مشارکت سیاسی و اجتماعی... برای رهایی بشر از بند کور قوانین طبیعی و اجتماعی است. هدف ما در این کتاب در اساس شناخت ساختار و راهبردهای سرمشق فرایند انباشت ثروت در دوران نوین و مبانی اجتماعی‌کردن آن است که خود پیش‌نیاز بقای جوامع و تحقق دیگر فرایندها محسوب می‌شود. بی‌تردید این سرمشق، توسعه‌ای در متن نظام جهانی سرمایه‌داری و برای رسیدن به جهانی‌شدن توافقی

است، چون نظام جایگزینی در رابطه‌ی متعاند (antagonistic) با آن وجود عینی ندارد و قصد این کتاب آرمان‌پردازی و گفتارهای پرشور در مذمت سرمایه‌داری و نولیبرالیسم در حد سوسیالیست‌های تخیلی نیست.

باید توجه داشت که انواع نهادهای سوسیالیستی در بطن سرمایه‌داری در حال جوشش و شکل‌گیری است و برای توسعه باید کشف شوند و انکشاف یابند. همان‌طور که انواع نهادهای سرمایه‌داری در بطن فئودالیسم پرورده شدند، تا آن که نظامی نوین به نام سرمایه‌داری در جهشی دیالکتیکی جایگزین نظام کهن شد، نظامی که از پیش ترکیب‌بندی نهادی‌اش مشخص نبود و در طول زمان با انقلاب پیایی در تولید، به‌سوی اقتصاد دانش انکشاف یافته است. آن‌چه روشن است ورود به اقتصاد دانش و جهانی‌شدن اقتصاد جوامع بشری را به سوسیالیسم نزدیک‌تر می‌کند. کشورهای که در دوران صنعتی باقی مانده و نتوانند با اقتصاد دانش رشد نیروهای مولده دهند، مانند اتحاد جماهیر شوروی فرومی‌پاشند؛ و یا آنهایی که نتوانند با اقتصاد دانش وارد زنجیره‌ی جهانی ارزش گردند (یعنی مانند ایران تنها با منابع طبیعی حضور یابند) از سوسیالیسم دورتر می‌گردند. اقتصاد دانش زیربنایی است که برای بشر به‌طور بالقوه امکانات بسیار بیشتری را برای توسعه ایجاد کرده است، مانند صنعتی‌شدن که پیشتر چنین کرده بود. جامعه‌ی دانش روبنایی است که پیش‌نیاز اجتماعی‌شدن تولید و توزیع محسوب می‌شود. اکنون در جوامع سرمایه‌داری پیشرفته در اثر انقلاب پیایی در تولید، دانش پیشران توسعه اقتصادی یا فرایند انباشت گشته است، ازین‌رو هر جامعه‌ای که داخل این فرایند جدید نشود همواره مقهور قدرت سرمایه‌داری باقی خواهد ماند یا در عقب‌ماندگی خواهد پوسید. آنهایی که بکوشند توسعه‌ی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی خود را به‌قول مارکس در تقابل با ضرورتِ «توسعه‌ی جهان‌روای نیروهای مولد» تعریف کنند، هم‌چون افغانستان و ایران در «شرایط خانه‌زادِ محصور در خرافات» باقی خواهند ماند.

شش، همان‌طور که در متونی دیگر به این مضمون از آنتونیو گرامشی اشاره داشته‌ام، روشنفکران باید خواستار و سازمان‌دهنده‌ی رفرم فکری و اخلاقی باشند و چاره‌ای جز این ندارند، یعنی باید زمینه‌ی انکشاف اراده‌ی جمعی ملی-مردمی را در جهت تحقق شکل والای تمدن امروز فراهم آورند. این مهم هنگامی حاصل می‌شود که بتوانند همواره از پس شناختِ ضرورت‌های دوران‌های نو برآیند و همگام با تحولات اساسی در اقتصاد و توازن قدرت‌ها در سطوح بین‌المللی، ملی و محلی حرکت کنند. نقش روشنفکر نقاد باید از واگویه‌ی خام درد و رنج مردم،

و انحرافات و خطاهای حاکمیت فراتر رود؛ باید سطح گفتمان را از اطلاع‌رسانی و خبر فراتر برده و آنها را تبدیل به دانش توسعه‌ی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کنند، و دانش‌های گوناگون را به خرد یا برنامه‌ی مشخص رهایی‌بخش ارتقا دهند. ایران مدت‌ها است که فاقد چنین روشنفکرانی است. مشکلی اساسی نزد راست جدید این است که سرمایه‌داری را در نولیبرالیسم خلاصه کرده و با برداشتی ابتدایی از نولیبرالیسم می‌خواهند از آن گرتنه‌برداری کنند. که این رویکرد خود یکی از دلایل افتادن ایران در تله‌ی توسعه و به‌زعم من برآمدن نوفؤدالیسم بوده است. در نقطه‌ی مقابل نیز بسیاری سرمایه‌داری را در نولیبرالیسم خلاصه می‌کنند، با این تفاوت که می‌خواهند با رویکردی نزدیک به تزکیه آن را از میان بردارند، نه آن که با ورود به اقتصاد و جامعه‌ی دانش بتوانند به کشورهای مرکزی سرمایه‌داری برسند و در نهایت از آنها پیشی گیرند. این روشنفکران در آستانه‌ی دورانی نوین یا شکل‌بندی اقتصاد و جامعه‌ی دانش در متن سرمایه‌داری جهانی، با ترس و دودلی ایستاده‌اند. این ترس و دودلی یا ناشی از برداشتهای ناقص و شکسته‌بسته‌ی آنها از اقتصاد توسعه و مکتب وابستگی، و اقتصاد سیاسی مارکسی است، یا حیاتی بودن ورود به این دوران نوین را (خلاف درکی که از ضرورت صنعتی‌شدن وجود داشت) درک نمی‌کنند. نزد برخی هم که گویا سوسیالیسم برایشان معنای شیوه‌ی توزیع را می‌دهد نه تولید، و اندیشه‌ی توزیع درآمد رانتی نفت و دیگر منابع طبیعی ایران، توانسته است باعث از دست رفتن دلاوری جُستن بزرگی با ورود به دورانی جدید شود. یعنی نوعی دیگر از همان آرمان توزیعی که خرده‌بورژوازی سنتی با شعار عدل علی، در نهایت نظام اقتصادی ایران را به رانت جویان تسلیم و به نوانخانه‌ای ناکارآمد تبدیل کرد که در آن مردم از میزان آن چه می‌توانند توزیع کنند، کاسته می‌شود. اما مطالعات توسعه بسیار فراتر از تقلیل‌گرایی‌های رایج است، به‌طور مثال در بررسی نظری و تجربه‌ی کشورها خواهیم دید که سه گونه‌ی رژیم انباشت دانش‌راهبر (KLAR) شامل سرمایه‌راهبر (اقتصاد بازار نولیبرال)، کارراهبر (اقتصاد بازار هم‌گرا)، و دولت‌راهبر (اقتصاد بازار انتظام‌یافته) وجود دارد. این گونه‌ها یا سرمشق‌های موجود نه‌تنها انواع پیکربندی‌ها و مکملیت‌های نهادی را دارا هستند، بلکه ساماندهی کارکردی ورود به اقتصاد دانش در هریک از کشورها در یک گونه‌ی انباشت، نیز متفاوت است.

در این کتاب قصد ندارم به سپهر سیاسی (polity) در ایران بپردازم، یعنی به جهت‌گیری‌هایی سیاست‌زده و معطوف به قدرت اکتفا کنم. همان‌طور که شرح دادم، حوزه‌ی سیاسی (polity) در ایران نابالغ و سترون است. عدم بلوغ حوزه‌ی سیاسی بدین معنا است که چه حاکمیت و چه مخالفان آن به جای

توسعه‌اندیشی، قدرت‌اندیش هستند و حوزه‌ی سیاسی به‌جای توافق درباره‌ی برنامه‌ی توسعه‌بخش به محل مجادلاتی کم‌مایه تبدیل شده است. حاکمیت ضدتوسعه عمل کرده و می‌کند، و مخالفان تنها به نفی انحصارگری و خطاهای متعدّدش می‌پردازند و فاقد برنامه‌ی بدیل و حتی گفتمان درباره‌ی آن هستند. من معتقدم که سیاست تنها زمانی ارزش پرداختن دارد که بتواند برنامه‌ها و سیاست‌گذاری‌های بهینه و کارآمد را برای توسعه تحقق بخشد. پس نخست باید چنین برنامه‌ای را تدوین کرد و آن‌گاه سپهر سیاسی را در خدمت آن درآورد، نه معکوس. یعنی سپهر سیاسی باید مجری برنامه‌ها و سیاست‌گذاری‌های توسعه باشد. کتاب درآمدی بر سرمشق توسعه‌ی اقتصاد و جامعه‌ی دانش در ایران را با این امید نوشته‌ام که گامی در راه انطباق روشنفکران و نخبگان با وظائف و دوران‌های نو، و حرکتی همگام با تحولات ناشی از آن باشد؛ و سرآغازی برای رفع نقص دانش ما از دوران نو، و زمینه‌ساز انکشاف اراده‌ی جمعی ملی-مردمی در جهت توسعه‌ی ایران شود. یعنی همان کاری که روشنفکران مشروطه از عهده‌ی آن برآمدند، اما مدت‌ها است نقص آگاهی روشنفکران از وظائف خود در دورانی نو، نه تنها از درد و رنج مردم ایران برای تحقق آرزوهایشان نکاسته، که بر آن افزوده است.

هفت، روش‌شناسی من در این کتاب نیز همان است که در پژوهش‌ها و نوشته‌های خود در حوزه‌های برنامه‌ریزی مسکن، برنامه‌ریزی شهری و منطقه‌ای، و به‌خصوص در کتاب «درآمدی بر سرمشق نوین توسعه‌ی کشاورزی و روستایی ایران» به‌کار گرفته‌ام: یعنی به‌طور توأمان بهره‌گیری از نظریه و تجربه‌ی جهانی در چارچوب‌های اقتصاد توسعه و اقتصاد سیاسی مارکسی، برای به‌دست آوردن سرمشق توسعه به‌مثابه یک برنامه‌ی حداقلی. اقتصاد توسعه رویکرد کارکردی (functional)، و اقتصاد سیاسی مارکسی رویکرد رابطه‌ای (relational) به همه‌ی حوزه‌ها و از آن جمله توسعه‌ی اقتصاد و جامعه‌ی دانش دارند. به‌طور مثال رویکرد کارکردی به دانش (که شامل علم، فناوری و مهارت‌ها است) تنها به‌مثابه عامل تولید می‌نگرد. اما رویکرد رابطه‌ای، به دانش از جنبه‌ی روابط تولید توجه دارد. البته در هر دو این رویکردها، دانش به‌مثابه یک عامل تولید، نقشی اساسی در خلق ارزش دارد و در نتیجه منبع اصلی ثروت است. تفاوت در این است که در اقتصاد سیاسی مارکسی اجتماعی‌شدن روابط تولید و توزیع در یک دستور کار بسیار بلندمدت است، اما اقتصاد توسعه چنین دستور کاری ندارد، هرچند که سیاست اجتماعی را برای توسعه لازم می‌داند. اقتصاد توسعه به‌طور

عمده به اقتصاد کلان و زمینه‌ی نهادی توسعه می‌پردازد؛ و رویکرد رابطه‌ای به‌طور عمده بر روابط بین سرمایه‌ی دانش (knowledge capital) و کار دانش (knowledge labor) در فرایندهای انباشت متمرکز می‌شود و تأثیرات این روابط را بر شکل‌بندی‌های اقتصادی و اجتماعی می‌سنجد. اقتصاد توسعه مدل حداقلی توسعه و ابزارهای تحقق آن را در شرایط موجود جهان و یک کشور به‌دست می‌دهد، و اقتصاد سیاسی مارکسی (رویکرد رابطه‌ای) ضرورت‌های تداوم توسعه را در آینده مشخص می‌کند. شناخت این ابزارها و ضرورت‌ها، زمینه‌ساز آزادی بشر یا رهایی از بند کور قوانین طبیعی و اجتماعی است. بخش‌بندی‌های کتاب نیز از همین رویکردها تبعیت کرده است، یعنی خواننده می‌تواند تنها به بخش‌هایی رجوع کند که مبتنی بر اقتصاد توسعه یا کارکردی است، و اگر آرمان‌گرایی اجتماعی‌شدن روابط تولید و توزیع یا سوسیالیسم را هم دارد، به بخش‌های اقتصاد سیاسی مارکسی نیز بپردازد. البته دیواری بین آنها نیست. به‌طور مثال بخش‌های مربوط به نظریه‌ی وابستگی یا اقتصاد سیاسی توسعه می‌تواند هم به دورنگری کارکردی، و هم یافتن راه انکشاف بدیل سوسیالیستی یاری کند.

باید توجه داشت که اعتقاد به ضرورت اجتماعی‌شدن تولید و توزیع (سوسیالیسم)، شرط لازم برای توافق شکل‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی برای توسعه‌ی اقتصاد و جامعه‌ی دانش نیست، چراکه توسعه‌ی اقتصاد و جامعه‌ی دانش (همانند صنعتی‌شدن در قرن نوزدهم و بیستم) خود پیش‌شرط اجتماعی‌شدن تولید و توزیع است. یعنی توسعه‌ی اقتصاد و جامعه‌ی دانش، برنامه‌ای حداقلی، و اجتماعی‌شدن تولید و توزیع، برنامه‌ای حداکثری برای توسعه‌ی اقتصادی و اجتماعی است. بدین ترتیب توافق بر سر سرمشقی که اقتصاد توسعه به‌طور کارکردی برای توسعه‌ی اقتصاد و جامعه‌ی دانش می‌آموزد، ساختار برنامه‌ی حداقلی اجتماعی‌شدن تولید و توزیع را نیز به‌دست می‌دهد. به‌خصوص که به‌یاد بیاوریم که یک الگوی جامع برای نظام سوسیالیستی هنوز انکشاف نیافته و تنها یقین این است که مسیر توسعه‌ی اقتصاد و جامعه‌ی دانش، به‌مثابه یک برنامه‌ی حداقلی، ما را به نظام سوسیالیستی نزدیک‌تر می‌کند، و دوری از آن، دورتر. به‌عبارت دیگر، هر آرمان‌شهر قابل‌تحقیقی از مسیر توسعه‌ی اقتصاد و جامعه‌ی دانش می‌گذرد و کوشش یک آرمان‌گرا در توسعه‌ی اقتصاد و جامعه‌ی دانش این است که تا حد ممکن (تا حدی که مخل کارکرد آن نشود) اجتماعی‌شدن تولید و توزیع را در این توسعه بگنجانند. بدین ترتیب برنامه‌ی توسعه‌ی اقتصاد و جامعه‌ی دانش، بلوک تاریخی تحقق آن را از لحاظ زیربنایی و روبنایی قابل شناسایی می‌کند، و در مقابل آن بیماری‌های کودکی راست و چپ‌روی، قابل

تشخیص و قابل درمان می‌شود. با این شناسایی، اراده‌های معطوف به قدرتی که به ستیزه‌های ناشی از تعارضات متعصبانه و خام‌ایدئولوژیک، آرمان‌های انتزاعی، یا منافع مادی و آنی سرگرم‌اند، موظف و مجبور می‌شوند که به جای شعارهای کلی در منشور یا برنامه‌ی حزبی (party programme) و باد در سر انداختن با تکرار آنها، اراده‌ی معطوف به توسعه بیابند و جبهه‌اندیشی بیاموزند، و بر سر تدوین و اثبات توانایی تحقق سرمشق توسعه‌ی اقتصاد و جامعه‌ی دانش رقابت کنند. چراکه این سرمشقی است که ضرورت آن را علم و تجربه‌ی بشر هم در چارچوب اقتصاد توسعه، و هم اقتصاد سیاسی مارکسی به اثبات رسانده است، و به مثابه یک برنامه‌ی حداقل، مفاهیم و روش‌هایی روشن، برای قرارداد اجتماعی رهایی‌بخش دارد.

هشت، همان‌طور که آمد، کوشیده‌ام با ارائه‌ی مفهومی جامع از شکل‌بندی اقتصادی و اجتماعی اقتصاد و جامعه‌ی دانش و تجربه‌ی تحقق آنها در جهان، مبانی سرمشقی نوین را برای توسعه به جامعه‌ی مدنی ایران ارائه کنم. از همین‌رو نام کتاب را «درآمدی بر سرمشق توسعه‌ی اقتصاد و جامعه‌ی دانش در ایران» نهاده‌ام. در این کتاب ساختار سرمشق توسعه‌ی اقتصاد و جامعه‌ی دانش را در ایران، همراه با جهت‌گیری‌های راهبردی (strategic direction) تحقق آن ارائه خواهم نمود، تا مبنای گفتمان در حوزه‌ی عمومی برای تدقیق مدل‌سازی و نهادسازی توسعه قرار گیرد، چراکه سرآغاز تشکیل یک بلوک تاریخی یا جبهه‌ی سیاسی رهایی‌بخش، بحث و توافق درباره‌ی ساختار سرمشقی نوین یا مدل اجتماعی بدیل وضع موجود است. ساختار عمومی کتاب به این صورت است: ابتدا بررسی نظری و تجربی نحوه‌ی تحقق اقتصاد و جامعه‌ی دانش در جهان در چارچوب اقتصاد توسعه و اقتصاد سیاسی مارکسی؛ بعد استخراج اصول و ارکان این دوران نوین برای به‌کارگیری در ایران صورت گرفته است. در ادامه بررسی فاصله‌ی الگوی توسعه در ایران با این اصول و ارکان؛ و در نهایت ارائه‌ی سرمشق تحقق اقتصاد و جامعه‌ی دانش در ایران صورت گرفته است. البته به دلیل اهمیتی که مقوله‌ی دولت توسعه‌بخش (developmental state)، که در ادبیات مربوطه کشورهای کره‌ی جنوبی، چین و اسکاندیناوی را شامل می‌شود، برای ورود کشورهای پیرامونی و نیمه‌پیرامونی به اقتصاد و جامعه‌ی دانش و رهایی از تله‌ی توسعه دارد، و نیز اهمیت آن برای تحلیل وضعیت ایران، مبحث «شکل‌بندی اقتصادی و اجتماعی دولت توسعه‌بخش» را به فصل ۹ برده‌ام تا سرآغازی برای تحلیل وضعیت ایران و نتیجه‌گیری نهایی گردد. همین روش را در

فصل ۱۰ درباره‌ی رابطه‌ی قانون و توسعه به‌کار برده‌ام، که موضوعی مغفول در گفتمان توسعه در ایران است. گفتنی است در بررسی نظری و تجربه‌ی جهانی پس از بررسی متونی متعدد، به انتخاب، ترجمه و نقل آثاری پرداخته‌ام که علاوه بر عمق نظری دارای رویکرد کارکردی هم بوده‌اند و در انتخاب آنها به نام‌دار بودن نویسنده توجهی نداشته‌ام. به‌خصوص که نویسندگانی از کشورهای پیرامونی و نیمه‌پیرامونی، و اقتصادهای نوظهور که به اقتصاد توسعه و اقتصاد سیاسی مارکسی، و نیز اقتصاد و جامعه‌ی دانش پرداخته‌اند، دارای دیدگاه‌هایی راه‌گشتر از نویسندگان کشورهای مرکزی هستند، چون خلاف غالب آنها از پیرامون به مرکز می‌نگرند، و تحلیل‌های مشخص‌تر و کاربردی‌تری دارند. به دلیل گستردگی موضوعات، که نمی‌توانسته‌ام به همه‌ی آنها تسلط داشته باشم، و نیز برای آشنایی مستقیم خواننده با عمق مفاهیم، به اشاره‌ای کوتاه به مطلب اکتفا نکرده و چکیده‌ای از هر متن را (گاه بنا به اهمیت، به تفصیل) آورده‌ام. در پژوهش‌های مربوط به ایران نیز کوشیده‌ام چکیده‌ی زنده‌ترین آثار را ارائه کنم. البته مدعی نیستم توانسته‌ام به همه‌ی آثار بارزش موجود دست پیدا کنم، اما گمان می‌کنم لبّ مطلب را منتقل کرده‌ام. در نهایت نیز روایت خود را از حاصل این بررسی‌ها به‌طور مستدل شرح داده‌ام.

باید از ویراستار کتاب حسن کیوان‌فر برای دقت علمی و کوشایی مشفقانه‌اش سپاسگزاری ویژه کنم، و از حمید قیصری برای خواندن کتاب و توصیه‌های محتوایی ارزشمندش سپاسگزارم. پیشنهاد نوشتن این کتاب را برای نشر در انتشارات شرق دوست توسعه‌اندیش‌ام حجت‌الله میرزایی داد، و مورد قبول مهدی رحمانیان قرار گرفت که دوست و مدیری توسعه‌اندیش است؛ حسین گنجی، مدیر انتشارات شرق، با وقار و همدلی مدیریت نشر کتاب را داشته است که از همه سپاسگزارم. در نهایت نوبت به سپاسگزاری از تک‌تک نزدیکانم می‌رسد، به‌خصوص مادرم اکرم سلح‌جو و همسر مژگان احمدیه، که چندین سال است نمی‌توانم آن‌طور که درخور آنها است همراهشان باشم، اما آنها پیوسته پشتیبان من بوده‌اند. کتاب را هم به کوشندگان راه آزادی و عدالت تقدیم می‌کنم.

کمال اطهاری

فروردین ۱۴۰۲

نظریه‌های دانش



برای ورود به مباحث اقتصاد و جامعه‌ی دانش لازم است ابتدا به تعاریف و نظریه‌های دانش بپردازیم. دانش در اقتصاد دانش به پیشران توسعه‌ی اقتصادی و اجتماعی بدل شده و در جامعه‌ی دانش مایه‌ی توانایی فردی و اجتماعی است. این تحول و توسعه، در اساس وابسته به موفقیت در آفریدن و مدیریت دانش است. نظریه‌های دانش به این مقولات مهم می‌پردازند.

۱-۱- رابطه‌ی داده، اطلاعات، و دانش

در مقاله‌ی «شناخت داده، اطلاعات، دانش و روابط متقابل آنها» (Liew, 2007)، نویسنده در چارچوب مدیریت دانش، به‌طور فشرده و گویا واژگان داده، اطلاعات، و دانش را با رجوع به فرهنگ‌نامه‌ها و کتب درسی تعریف می‌کند که برای آغاز آشنایی با این مفاهیم بسیار مفید است:

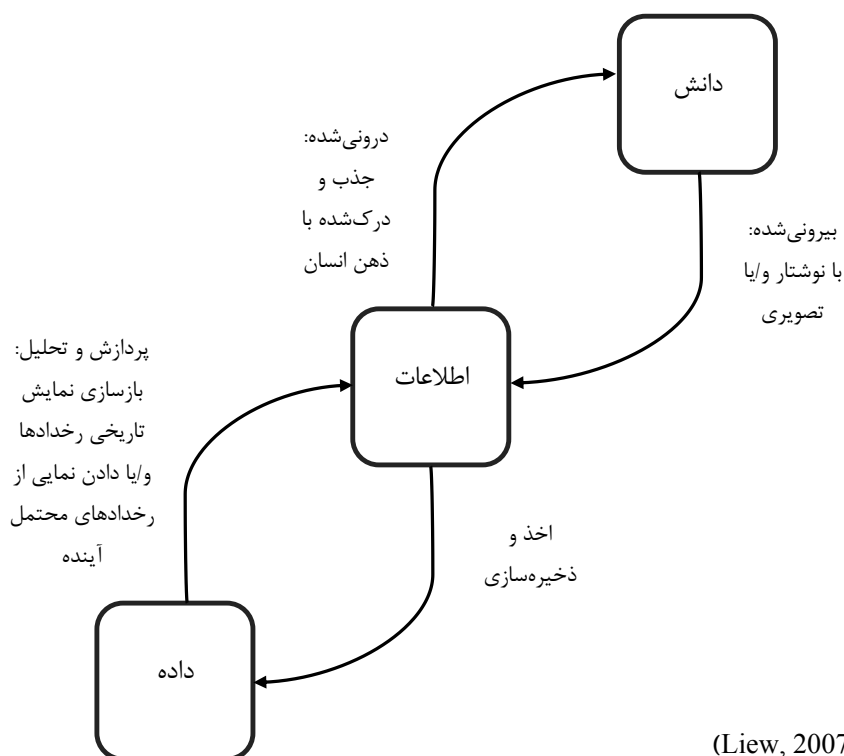
- **داده**، نمادها و نشانه‌خوانی‌های (signal readings) ثبت‌شده، یا به‌دست‌آمده و ذخیره‌شده است.
- نمادها شامل کلمات (مکتوب و/یا شفاهی)، اعداد، نمودارها، و تصاویر (ثابت و/یا متحرک) هستند که قوالب ارتباط را می‌سازند.
- نشانه‌ها شامل حس‌گر و/یا خوانش حسی نور، صدا، بو، مزه، و لمس هستند.
- همانند نماد، «داده» ذخیره‌سازی معنایی ذاتی، و صرفاً بازنمایی آن است. هدف اصلی داده، ثبت فعالیت‌ها و موقعیت‌ها، در کوشش برای دستیابی به تصویر حقیقی یا رخداد واقعی است. ازین‌رو همه‌ی داده‌ها تاریخی‌اند، مگر برای مقاصد روشنگر چون آینده‌نگری به‌کار گرفته شوند.
- **اطلاعات**، پیامی که دارای معنا، دلالت، یا نهاده‌ای مفید برای تصمیم‌گیری و/یا عمل باشد. اطلاعات از منابع جاری (ارتباطات) و تاریخی (داده‌ی پردازش‌شده یا نمایش بازساخته) حاصل می‌آید. در اساس هدف از اطلاعات، کمک به تصمیم‌گیری و/یا حل مشکلات یا شناخت فرصت است.
- **دانش**، عبارت است از: یک، شناخت و بازشناسی (دانستن چیستی)؛ دو، قابلیت عمل (دانستن چگونه)؛ درک (دانستن چرا)؛ که در ذهن یا مغز جای دارد. هدف دانش بهبود حیات ما است. می‌توان گفت هدف غایی دانش، خلق ارزش است.

با تعاریف بالا به رابطه‌ی داده (data)، اطلاعات (information)، و دانش (knowledge) می‌پردازیم و این که کجا قابلیت تبدیل به یک‌دیگر را دارند و کجا ندارند. کلید درک رابطه‌ی پیچیده‌ی بین داده، اطلاعات، و دانش، در منبع داده

و اطلاعات نهفته است که هردو منشایی دوگانه دارند: فعالیت‌ها و موقعیت‌ها. هم فعالیت‌ها و هم موقعیت‌ها، تولیدکننده‌ی اطلاعات (معنایی مفید برای یک نفر) هستند، و دستیابی به آنها به منزله‌ی «داده» است؛ و غیر از آن، به منزله‌ی بی‌خبری انسان است. فعالیت‌های تولیدی نمونه‌ای از نیاز به تولید اطلاعات و جمع‌آوری داده هستند، و وضعیت اقلیمی یا ساختمان یک کارخانه، نمونه‌ای از موقعیت‌ها هستند که در فرایند تصمیم‌گیری نیاز به کسب داده و اطلاعات دارند. در نمودار ۱-۱ رابطه‌ی داده، اطلاعات، و دانش تصویر شده است.

نکته‌ی کلیدی در درک رابطه‌ی اطلاعات و دانش این است که بدانیم اطلاعات کجا هستند. به یاد بیاوریم که جوهر اطلاعات، پیامی است که از فعالیت‌ها و موقعیت‌ها حاصل می‌آید. اطلاعات در رسانه‌ی ذخیره‌گر (پایگاه داده، چاپ، نوار تصویری، و غیره) در شکل داده، یا در ذهن انسان به مثابه دانش (در ساده‌ترین شکل دانستن چیستی یا در اشکالی برتر دانستن چگونه و دانستن چرایی) جای دارد. اگر این درست باشد، آن‌گاه هم‌پوشانی بین داده و اطلاعات، و نیز اطلاعات و دانش بدیهی خواهد بود. هم‌چنین توضیح می‌دهد چرا بسیاری داده و اطلاعات، و نیز اطلاعات و دانش را قابل تبدیل می‌دانند: «بسته به محتوا، داده‌ی حاصل از یک انسان می‌تواند دانش دیگری گردد، و معکوس آن». با این همه، تعاریف متمایز آنها قابل تبدیل نیستند.

نمودار ۱-۱ رابطه‌ی داده، اطلاعات، و دانش



مأخذ: (Liew, 2007)

می‌توان پرسید کتاب چیست: دانش، اطلاعات یا داده؟ از نگاه به نویسنده، کتاب دانش است، برای خواننده‌ی آن اطلاعات است، و از آن‌جا که کتاب رسانه‌ای ذخیره‌گر محسوب می‌شود، داده است. این تمایزات به شفافیت درک ما از لحاظ مدیریت داده، اطلاعات، و دانش در هر سازمان یا فعالیت یاری می‌کند.

مدیریت داده: کسب، ذخیره‌سازی، سامان‌دهی، ترکیب‌بندی، بازیابی، و تحلیل مستندات. مدیریت داده بازسازی رخدادهای پیشین یا تاریخی به‌مثابه نهاده‌هایی برای تصمیم‌گیری و/یا حل مسائل است.

مدیریت اطلاعات: شامل بازسازی تصویری از رخدادهای تاریخی، جمع‌آوری اطلاعات بازارش‌بازار، و پیش‌بینی رخدادهای محتمل آینده (آینده‌نگری و سناریوسازی برنامه‌ریزی)، و تحلیل برای تصمیم‌گیری و/یا حل مسائل. بعدازآن مرحله‌ی عمل و پایش آن است.

مدیریت دانش: جوهره‌ی آن مدیریت سرمایه‌ی انسانی (دانش حضوری tacit که در ذهن انسان جای دارد) سرمایه‌ی ارتباطی (relationship capital) مانند مشتریان، تولیدکنندگان، هم‌پیمانان راهبردی، سرمایه‌ی اجتماعی (حضوری و حصولی tacit and explicit)، و سرمایه‌ی سامان‌یافته (structural capital) (دانش حصولی یا همان داده و اطلاعات)، منبع و ذخیره‌ی دانش؛ و جریان دانش آن‌گونه که در خلق، شراکت، و کاربست دانش برای ایجاد و/یا حفظ ارزش سازمانی و برتری رقابتی وجود دارد.

نتیجه این که مدیریت دانش مفهومی جداگانه ندارد. در آن مواردی چون فراگرفتن فردی و سازمانی، خلاقیت و نوآوری، رهبری و کار گروهی، شبکه‌سازی جماعتی، فناوری، فرهنگ همکاری، و راهبرد، در فرایند آفریدن، جذب و به‌کارگیری دانش برای خلق ارزش حضور دارند. مدیریت دانش نه مفهومی مقطعی است و نه هیجانی گذرا، بلکه به دلیل خصلت چندرشته‌ای آن، سخت‌یاب است و هرچه بگذرد با پژوهش و شناخت بیشتر، آسان‌یاب‌تر می‌گردد.

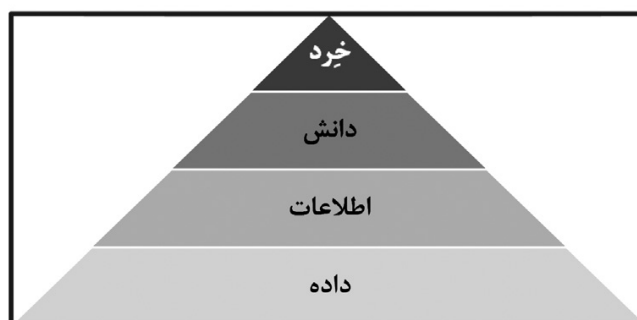
۱-۲- سلسله‌مراتب داده-اطلاعات-دانش-خرد

در مقاله‌ای بسیار مهم به سلسله‌مراتب شناخت بشر پرداخته شده است (Bernstein, 2011): این انگاره که داده به اطلاعات تبدیل می‌شود، و این یک به دانش، و دانش به خرد، نخستین بار در سال ۱۹۸۸ توسط اکاف (Ackoff)، یک مشاور مدیریت و استاد علم مدیریت، طرح شد. طرح وی هرمی شکل است، چون داده فراوان، و خرد نایاب است. با این طرح مرزهای دانش و آن‌چه «نادانش» (nonknowledge) است را می‌توان دریافت. اکاف ابتدا سلسله‌مراتبی را پیشنهاد

نمود که در رأس آن خرد (Wisdom)، و بعد به ترتیب شناخت (understanding)، دانش (knowledge)، اطلاعات (information) و داده (data) جای داشت. او تخمین می‌زد: «به‌طور متوسط ۴۰ درصد از ذهن انسان مرکب از داده، ۳۰ درصد اطلاعات، ۲۰ درصد دانش، ۱۰ درصد شناخت، و تقریباً بدون خرد است». در این تنظیم، «شناخت» حذف شده است. ازین پس تنظیم پیشنهادی وی نام سلسله‌مراتب داده-اطلاعات-دانش-خرد (DIKW) گرفت. در واژگان وی، «داده» محصول مشاهدات است و تا به شکل مفید «اطلاعات» درنیاید، ارزشی ندارد. اطلاعات در پاسخ به سؤالات جای می‌گیرد. در لایه‌ی «دانش»، اطلاعات پالایشی بیشتر می‌یابد تا «تبدیل اطلاعات به دستورالعمل را ممکن سازد. این تبدیل کنترل یک سیستم را میسر می‌سازد» و امکان کارآمدی را به کار انسان می‌دهد. رویکرد مدیریتی و نه علمی، کل سلسله‌مراتب اکاف را دربرمی‌گیرد، ازین رو «شناخت» نزد وی توان تشخیص و تصحیح خطا است، و «خرد» به معنای توانایی دیدن برآیندهای بلندمدت اعمال و ارزیابی آنها نسبت به کنترل کامل ایده‌آل (توانایی همه‌جانبه) است. در حالی که در رویکرد علمی رتبه‌بندی فرایند پژوهش و اکتشاف مدنظر است. با این همه مفهوم توانایی همه‌جانبه‌ی وی که «توانایی پاسخ‌گویی به هر خواسته‌ای است» می‌تواند دربرگیرنده‌ی نیازهای مصرف‌کننده نیز باشد.

در نمودار ۱-۲ هرم داده-اطلاعات-دانش-خرد تصویر شده است. هرچند که این مدل‌سازی ابتدا برای مدیریت سازمان‌ها صورت پذیرفته بود اما مفهوم ارتباط بین این پدیده‌ها به مثابه فرایندی که از داده به خرد با غربالگری، حذف، و پالایش می‌انجامد، انگاره‌ای قدرتمند و بارز در آموزش علم کتابداری و اطلاعات ایجاد کرد و موجب پژوهش‌های بیشتری برای پرتوافکنی بر ماهیت دانش گشت.

نمودار ۱-۲ هرم داده-اطلاعات-دانش-خرد



مأخذ: (Bernstein, 2011)

به‌رغم ایراداتی که به این مدل وارد شده که به معانی مختلف داده، اطلاعات، دانش، و خرد نمی‌پردازد، این مدل سلسله‌مراتبی و هرمی، نه‌تنها برای مدیریت فردی و سازمانی، بلکه برای سازماندهی منابع مراکز اسناد مفید بوده و با فراهم آوردن یک مدل هستی‌شناسی و ساختار دانش، در حوزه‌ی سازمان دانش اهمیت کانونی یافته است. به‌عنوان یک نمونه برای نشان دادن این که چگونه سلسله‌مراتب DIKW می‌تواند روشنگر مشکلات سازماندهی دانش باشد، می‌توان به زمینه‌هایی پرداخت که متضاد دانش را ایجاد می‌کنند. به همان‌گونه که سلسله‌مراتبی به دانش می‌انجامد، می‌توان به سلسله‌مراتبی مانند ساده‌لوحی و اطلاعات غلط پرداخت که موجب «جهل» می‌شوند. به این مفاهیم برای ساماندهی به دانش نیاز است. جدا از جنبه‌های روان‌شناسانه و جامعه‌شناسانه، نیازمندیم بدانیم متضاد دانش چگونه شکل مفهومی مسلط می‌یابد، و چگونه در نظام‌های سازمان دانش، سامان یافته و جای می‌گیرد.

چرا در پی شناخت متضاد دانش هستیم؟ درباره‌ی جهل، اطلاعات غلط، سفاهت و مانند آن، بسیار گفت‌وگو می‌شود و شایسته است رابطه‌ی بین آنها را بشناسیم. اینها بخشی از فرهنگ نیز هستند. هنرهای فراگیری مانند فیلم و ادبیات، و نیز هنرهای مردمی سنتی بر جهل، نادانی و خطا تأثیر می‌گذارند. هم‌چنین یک نظریه درباره‌ی متضاد دانش در کتاب‌شناسی، مرزهای مفاهیم ما را درباره‌ی دانش می‌آزماید. جست‌وجو برای دستیابی به این نظریه در پی آن است که دریابد که آیا چیزی در بیرون از جهان دانش اسنادی وجود دارد؛ چگونه می‌توانیم آن را تشریح نماییم؛ چگونه می‌توانیم به آن دست یابیم؛ چگونه آن را در مراکز اسناد بشناسیم؛ و چگونه، اگر ممکن باشد، می‌توان آن را تعریف نماییم تا از دانش معتبر قابل تفکیک باشد. برای تعریف برگردان‌های منفی واژگان در سلسله‌مراتب داده-اطلاعات-دانش-خرد، می‌بایست از یافتن متضادهای معمول برای هر کلمه آغاز کنیم. نتیجه چنین خواهد شد:

- داده: نبود یا نیاز به داده؛ داده‌ی نادیده (missing data)

- اطلاعات: اطلاعات غلط (misinformation)؛ اطلاعات جعلی

(disinformation)؛ خطا

- دانش: جهل

- خرد: حماقت؛ سفاهت

توجه نمایید که یک کلمه‌ی متضاد برای داده وجود ندارد. بااین‌همه مفهوم نیاز به داده یا کمبود داده می‌تواند به‌منزله‌ی مفهومی جامع تلقی شود و سرفصل نوشته‌ای باشد. تنها در یک استدلال آمده است که تنها داده‌ی درست می‌تواند داده

تلقی شود، و داده‌ی نادرست، داده نیست. که به این ترتیب مفهوم متضاد داده، یک احتمال منطقی می‌شود. برای اطلاعات چند متضاد یافته‌ایم. خطا، اشتباهی غیرعمدی یا از بی‌دانشی می‌تواند باشد، اما اطلاعات غلط، اطلاعاتی نادرست یا برداشت نادرست از خبر دریافتی است، در حالی که اطلاعات جعلی عبارت است از نشر اطلاعات کذب با قصد تأثیرگذاری بر عقاید و حتی سیاست‌گذاری‌ها است. این مفاهیم پیوستاری از خطا تا اطلاعات جعلی را بر مبنای وضعیت آگاهی، اراده، و خطاکاری شخص، مطرح می‌نمایند. خلاف دیگر واژگان، «دانش» یک متضاد بدیهی به نام «جهل» دارد. اما تفاسیری متفاوت از مفهوم خود دانش وجود دارد، چراکه در هر فرهنگ و زبانی می‌تواند معنایی خاص خود بیابد. پس همان‌طور که معانی دانش متفاوت است، معانی جهل هم متفاوت خواهد بود. در زبان انگلیسی «خرد» دو متضاد «حماقت» (folly) و «سفاهت» (stupidity) دارد. گرچه این واژگان هم‌پوشانی کامل ندارند، اما گاه معادل هم به کار می‌روند، به جز آن‌جا که سفاهت، فقدان هوشمندی یا ظرفیت ذهنی، و فقدان خرد را معنا می‌دهد و در واقع عکس آن است.

یک برآیند تحلیل بالا، جدا کردن خطا و حماقت است، بدین‌گونه که حماقت شکلی استحکام‌یافته از ترکیب خطاها است. همان‌طور که خرد هم‌نهاد یا ترکیب‌کننده‌ی دانش‌ها است. با این‌همه در فرضیه‌ی من متضادهای داده، اطلاعات، دانش، و خرد تشکیل ساختار معکوس DIKW را نمی‌دهند. خطاها حتی با وجود داده یا اطلاعات درست نیز می‌توانند در اثر تفسیر نادرست یا استدلال ناموجه رخ دهند؛ و اطلاعات غلط و جعلی نه ناشی از فقدان داده، بلکه از اطلاعات تحریف یا اطلاعات یا دانش به غلط منتقل شده باشد؛ که شامل اطلاعات و دانشی می‌شود که منبع آنها درست بوده است. این آسیب‌ها، و انواع محتمل دیگر، می‌تواند در مقاطع مختلف انکشاف و تبدیل «داده» به «خرد» رخ دهد.

رویکرد سلسله‌مراتبی به رابطه‌ی بین داده، اطلاعات، دانش، و خرد، و نبود رابطه‌ی سلسله‌مراتبی بین متضادهای آنها، چارچوبی برای این کوشش به دست داد که متضاد دانش را در حوزه‌ای فراگیرنده به نام نبود دانش (nonknowledge) تعریف نماییم که متضاد همه‌ی واژگان سلسله‌مراتب مذکور است. نبود دانش بخشی از زیست‌جهان ما است، و چالش‌هایی خاص را در سازماندهی به دانش، به خصوص در مشخص نمودن نبود دانش در عناوین و اشکال فقدان آن نشان می‌دهد. با توجه به این روابط متقابل [در سلسله‌مراتب‌ها] پژوهش‌هایی بیشتر درباره‌ی موضوع نبود دانش برای پرداختن به موانع دامن‌دهی دربرگیرندگی آن، می‌بایست صورت گیرد.

۱-۳- انواع دانش

تفکیک دانش حضوری (tacit)، دانش حصولی (explicit) و دانش ثبت شده (codified) یکی از مبانی مهم نظریه‌های دانش است که در انتقال و به‌کارگیری فناوری نیز نقشی اساسی دارد. در مقاله‌ای در همین زمینه (Handoko, 2016) تعاریف و اهمیت آنها آمده است که فشرده‌ای از آن ارائه می‌شود:

بیش از پنج دهه است که در کشورهای توسعه‌یافته، دانش مبنای رقابت گشته است. از آن‌جا که دانش و فناوری مبنای پیشرفت گشته‌اند، عوامل سنتی نظیر زمین، کار انسان، و منابع طبیعی دیگر اهمیت پیشین را ندارند، و به‌طور پیوسته توسعه‌ی منبع انسانی و قابلیت دانش-فناوری جایگزین آنها می‌شوند. کشورهای توسعه‌یافته در مدیریت دانش به‌عنوان حیاتی‌ترین منبع برای شرکت‌های امروزی موفق بوده‌اند. آنها از آموختن چگونگی پیشبرد دانش سازمانی برای توسعه‌ی کسب‌وکار، مسئولیت سازمانی و ایجاد مزایای رقابتی پایدار بهره‌برده‌اند. در مقابل شرکت‌های کوچک و متوسط (SMEs) در کشورهای توسعه‌یافته در مقابل این رقابت پیچیده دچار مشکل شده‌اند، ازین‌رو نیازمند بهبود دانش سازمانی و فناوری برای بقای خود هستند. نیاز است دانش پیشرفت کند، چه دانش ثبت شده و چه حضوری. شناخت تأثیر دانش در به‌کارگیری فناوری، راه پیشبرد موفق برنامه‌ی انتقال فناوری را در کشورهای توسعه‌یافته هموار می‌کند.

دانش خود بخشی اساسی از فناوری است. کشورهای توسعه‌یافته دانش را عامل اصلی به‌کارگیری فناوری نو می‌دانند. کشورهای توسعه‌یافته نیز بر انکشاف مفاهیم و تجارب دانش و انتقال آنها به سازمان‌ها متمرکز شده‌اند تا کردار سازمان را بهبود بخشیده و توسعه‌ی پایدار را پیش برند. دانش حاصل اطلاعات دریافت شده و محتوا سازی شخص است. دانش ترکیبی سیال از تجربه‌ی نظام‌مند، ارزش‌ها، اطلاعات مدون و دیدگاه تخصصی است که چارچوبی برای ارزش‌گذاری و هم‌پیوندی اطلاعات حاصل از تجربه‌های جدید فراهم می‌آورد. این تعریف حاکی از آن است که دانش تنها در شخص، و باورها و تجربه‌ی او وجود دارد.

دانش در اساس به حضوری و حصولی تقسیم می‌شود. دانش حصولی یا ثبت شده، قابل چاپ و به‌آسانی قابل نشر است. ثبت شدن فرایندی است که با آن دانش و تخصص خاص بنگاه، شکلی نمادین می‌یابد. دانش حصولی دانشی است که با کلمات و اعداد بیان می‌شود و می‌تواند به‌طور رسمی و نظام‌مند در شکل داده، بخش‌بندی، راهنماها، و ترسیمات درآیند. به‌طور مثال به‌صورت دستورالعمل نوشتاری، آئین‌نامه، داده‌ی آماری، طراحی و مدل‌سازی، و استاندارد‌ها. در نشر دانش حصولی مشکل ارتباطی و فرهنگی به‌طور معمول

کمتر است. چون نیازمند ارتباطات شخصی کمتری برای انتقال دانش است. برعکس در دانش حضوری، بینش، شهود، و تجارب شخصی دخیل است. چنین دانشی به‌سختی قابل بیان و تنظیم‌گری است، ازین‌رو نشر آن مشکل است. هرچند اشکال حصولی و حضوری دانش کاملاً متمایزاند، امکان تبدیل دانش حصولی به حضوری وجود دارد. به‌طور مثال با خواندن یک کتاب معین، شخص از کتاب می‌آموزد، در نتیجه دانش حصولی محتوای کتاب، به دانش حضوری در ذهن وی تبدیل می‌شود. به‌همین ترتیب گاه دانش حضوری می‌تواند به حصولی تبدیل گردد. به‌طور مثال هنگامی که شخصی با پیشینه‌ی دانشی حضوری درباره‌ی یک کتاب، دانشی حصولی را تنظیم کند.

درباره‌ی انتقال فناوری باید گفت، سازگارسازی به‌معنای تضمین انطباق چیزی با هدفی تعیین‌شده، یا متناسب‌سازی چیزی که قبلاً خوانایی نداشته، با یک سیستم است. این توجه را به فرایندی جلب می‌نماید که به سازگاری چیزها با شرایطی متفاوت از جایی که بوده‌اند، می‌انجامد. در دهه‌ی ۱۹۶۰ اقتصاددانان متعددی توضیح دادند که چگونه فناوری‌ها می‌توانند در کشورها گسترش یابند. تفاوت بین ملت‌ها برای توسعه‌ی فناوری و سازگارسازی آن با شرایط خاص، دلیل اصلی تفاوت توانایی در متناسب‌سازی نوآوری دیگران است. سازگارسازی فناوری در فرایند آموختن پیچیده است. برخی از عناصر مربوطه حصولی، اما برخی دیگر حضوری‌اند و در ژرفای مردم و سازمان‌ها نهفته‌اند. عنصر حضوری آموزش، سازگارسازی فناوری را سخت‌تر کرده و بر پیچیدگی می‌افزاید. بهره‌گیری کارآمد از فناوری‌های نوین نیازمند ساختمان سنجیده‌ی توانمندی در دانش وابسته به فناوری، در نیروی کار است. بالندگی فناوری نیازمند توسعه‌ی چندوجهی توانمندی‌ها است. برای توسعه‌ی توانمندی در فناوری، به مهارت‌های تخصصی مدیریتی نیز نیاز است. این مهارت‌ها بیشتر حضوری‌اند تا حصولی. مراحل معمول انکشاف فناوری (پژوهش بنیانی، پژوهش کاربردی، و فرایند توسعه و آموزش) می‌بایست همراه با انتقال فناوری پیموده شود.

۱-۴- دارایی‌های ناملموس

یک موضوع بسیار مهم در اقتصاد دانش، دارایی‌های ناملموس (intangible assets) است. به‌طور مثال بر اساس شاخص S&P 500 که ارزش دارایی سرمایه‌ای ۵۰۰ کمپانی برتر را در بازار سهام نیویورک منعکس می‌نماید، در سال ۲۰۲۰ بالغ بر ۹۰ درصد ارزش این کمپانی‌ها را دارایی‌های ناملموس تشکیل می‌داده است. از سال ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۵ ارزش دارایی‌های ناملموس دو برابر گشته

و از ۳۲ درصد به ۶۸ درصد رسیده، تا سال ۲۰۱۵ به ۸۴ درصد و تا ۲۰۲۰ به ۹۰ درصد بالغ شده است. در مقاله‌ای قابل توجه (Volkov and Garanina, 2007)، نویسندگان به دارایی‌های ناملموس و اهمیت آن در اقتصاد دانش بنیان پرداخته‌اند: در اقتصاد امروز یا اقتصاد دانش بنیان، ارزش کالاها، خدمات و شرکت‌ها نه تنها به دارایی‌های ملموس، بلکه بیشتر به انواع دانش یا دارایی‌های ناملموس وابسته است. دارایی‌های ناملموس «ثروت بدون وزن» یک شرکت است که باعث کسب سود واقعی می‌شود. تمام شرکت‌ها باید به مدیریت دانش به‌طور عام، و دارایی‌های ناملموس به‌طور خاص بپردازند تا توانایی رقابتی خود را بالا ببرند. نتایج حاصل از عوامل سنتی مانند کار، زمین و سرمایه، بیش از پیش به بهره‌گیری از دانش و ازیرو مدیریت دانش (knowledge management) وابسته شده است. خصایص اصلی اقتصاد دانش بنیان یا اقتصاد ناملموس به شرح زیر است:

- دانش جایگزین کار و سرمایه به‌عنوان منابع اصلی در تولید می‌شود، و دارایی‌های ناملموس بخش اساسی ارزش افزوده‌ی شرکت‌ها را ایجاد می‌کند؛

- بر محتوای دانش در کالاها و خدمات با شتاب افزوده می‌شود؛
- مفهوم مالکیت منابع تغییر یافته است: چراکه اکنون دانشی است که در سرکارکنان جای دارد؛

- مفهوم سازماندهی تغییر یافته، و مدیریت منابع ناملموس از منابع ملموس و نیز مالی تفکیک گشته است.

ارزش دارایی‌های ناملموس همانند حقوق دارایی فکری وابسته به ابداعات و نشان‌واره‌ها (brands) اطلاعات مشتریان و نرم‌افزار روبه‌رشد است، چراکه کسب‌وکار به‌طور فزاینده وابسته به فناوری و نوآوری برای رقابت می‌گردد. به‌طور معمول در فرهنگ‌نامه‌های اقتصادی، سه مؤلفه‌ی اصلی سرمایه‌ی فکری (Intellectual capital) را سرمایه‌ی انسانی، سرمایه‌ی ساختاری و سرمایه‌ی رابطه‌ای خوانده‌اند. در یک اثر باارزش درباره‌ی ایران نیز اثر این سه مؤلفه بر بهره‌وری، سودآوری و ارزش بازار در کارخانه‌های کاشی‌سازی یزد محاسبه شده است. هرچند نتیجه‌ی پژوهش، تأثیر مستقیم و معنی‌دار سرمایه‌ی فکری را بر عملکرد آنها نشان می‌دهد، اما تنها سرمایه‌ی انسانی این تأثیر مستقیم و معنی‌دار را نشان داده است (Soheyli, et al. 2014). در اثر مفید دیگری درباره‌ی سرمایه‌ی فکری (Khan, 2014) نویسنده با مرور آثار موجود، تعریفی تفصیلی از مؤلفه‌های شش‌گانه‌ی آن به‌دست داده که به دلیل اهمیت موضوع در توسعه‌ی اقتصاد

دانش، فشرده‌ای از تعاریف را می‌آوریم:

سرمایه‌ی فکری (Intellectual capital) مهم‌ترین منبع برای سازمان‌ها در اقتصاد دانش‌بنیان برای به‌دست آوردن مزیت رقابتی و محور اصلی اقتصاد دانش‌بنیان است. سرمایه‌ی فکری را مرکب از شش مؤلفه دانسته‌اند. یک، سرمایه‌ی انسانی (human capital) بیانگر میزان انباشت دانش، مهارت و توانمندی فردی در کارکنان یک سازمان، و منبع اصلی سرمایه‌ی فکری و نوآوری در یک سازمان است. دو، سرمایه‌ی مشتری (customer capital) یا سرمایه‌ی رابطه‌ای (relationship capital) این سرمایه برآمده از دانش شکل‌گرفته در رابطه‌ی یک سازمان با مشتریان (منبع درآمد و بقا)، مدیران شرکت‌های همکار، دولت و انجمن‌های مربوط به آن رشته‌ی فعالیت است. سه، سرمایه‌ی ساختاری (structural capital) مؤلفه‌ی اصلی دیگر و شامل همه‌ی ذخیره‌ی دانش غیرفردی مرکب از زیربنای پشتیبان، فرایندها، پایگاه اطلاعاتی، دستورالعمل‌ها، آئین‌نامه‌ها و روش‌شناسی‌ها است که در سازمان جدای از افراد باقی می‌ماند. چهار، سرمایه‌ی اجتماعی (social capital) نقشی مهم در عملکرد سازمان داشته و مرکب از شبکه‌ی روابط و انتقال دانش در داخل (سرمایه‌ی اجتماعی داخلی) و خارج (سرمایه‌ی اجتماعی خارجی) است که آنها را قوی‌تر و رقابت‌پذیرتر می‌کند. سرمایه‌ی فناورانه (technological capital) برآمد دانش فنی، و مجموعه‌ای از فرایندهای نوآورانه و فنی موجود در یک سازمان است که بر آینده‌ی آن تأثیر می‌گذارد. سرمایه‌ی معنوی (spiritual capital) مجموعه‌ی اعتقاد به ارزش‌ها، اصول، اخلاقیات و نیز باور به اهداف یک سازمان است. در یک تعریف محدود (Edosio, 2014)، مدیریت دانش، فرایند به‌کارگیری دانش موجود برای حل چالش‌های موجود یک فعالیت، و خلق راه‌حل‌های جدید با بررسی الگوهای دانش موجود است. در تعریفی دیگر، مدیریت دانش فعالیت‌ها و فرایند معطوف به خلق و بهره‌گیری از دانش در یک سازمان است. در تعریفی فراگیرتر مدیریت دانش مبتنی بر فعالیت‌های انسان، فرایندها، تعاملات اجتماعی، تجربه‌ها و تفسیر معرفتی اطلاعات است. به‌طور خلاصه، مدیریت دانش فرایندهای بهره‌گیری از دانش پیشین و موجود به‌گونه‌ای است که برای استفاده‌کننده‌ی نهایی قابل‌درک باشد. مدیریت دانش، یعنی مدیریت فعالیت‌های دانش‌زا؛ یعنی مدیریت‌های اذهان و مستندات. مدیریت دانش لایه‌ای فراتر از فعالیت‌های دانش‌زا بوده و متمرکز بر اهداف و راهبردهایی است که فعالیت دانش‌زا را بهبود دهد.

اقتصاد و جامعه‌ی دانش

